

فصلنامه حقوق اداری (علمی - پژوهشی)

سال هفتم، شماره ۲۳، تابستان ۱۳۹۹

انعطاف‌پذیری مالکیت منابع نفتی در فقه اسلامی

سید نصرالله ابراهیمی^۱؛ حسنا زاغری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۵

چکیده

در نظام حقوقی ایران، مالکیت بر منابع طبیعی و نفت و گاز به صورت خاص، متأثر از نوع نگاه اسلامی به این منابع است که غالباً ذیل عنوان معادن بحث می‌شود. در فقه اسلامی ۴ نظریه نسبت به مالکیت و بهره‌برداری از معادن وجود دارد که انقال و یا مشترکات عمومی دانستن این منابع از شهرت بیشتری میان فقهای متأخر و متقدم برخوردار است. از آنجا که انتخاب نوع مالکیت منابع و تعیین مالک آن بر موضوعات مهمی چون روش مدیریت منابع، نحوه هزینه‌کرد و مصرف درآمدهای حاصله، همچنین انتخاب نوع قرارداد تأثیر مستقیم دارد؛ در این مقاله به تشریح انقال و مشترکات عمومی و تبیین آثار پذیرش آن چون مالک، ضابطه تشخیص، روش بهره‌برداری، مالکیت بهره‌بردار و نحوه هزینه‌کرد و مصرف درآمدهای حاصله پرداخته شد و مشخص گردید اختلاف مالک در انقال و مشترکات عمومی که در اولی، امام و در زمان غیبت حکومت اسلامی و در دومی، عموم مردم است؛ منجر به تفاوت در مدیریت و بهره‌برداری از منابع و نحوه هزینه‌کرد درآمدهای حاصله می‌شود؛ از این رو می‌توان با توجه به شهرت هر دو مبنا که مستند به ادله قوی و استدلال‌های قابل توجه است؛ مالکیت منابع نفتی را انعطاف‌پذیر دانسته و با امعان نظر به تأمین منافع ملی، هر یک از این مبانی را انتخاب نمود.

واژگان کلیدی: انقال، مشترکات عمومی، مالکیت، معادن، منابع نفت و گاز.

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، snebrahimi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق نفت و گاز دانشگاه تهران، Hosna_zagharii@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

منابع طبیعی و به طور خاص منابع نفت و گاز به دلایل مختلف از جمله تاثیرگذاری بر اقتصاد از اهمیت بسزایی در میان کشورها برخوردار است. در کشوری همچون ایران با دارا بودن ذخایر نفتی قابل توجه، اهمیت حقوق مالکیت منابع نفتی به حدی است که حتی می‌توان تاریخ معاصر ایران را متأثر از تغییر و تحولات حقوق مالکیت در این صنعت دانست. این نگرش به حقوق مالکیت، در صنعت نفت ایران که از ابتدای تاریخ شکل‌گیری‌اش، مسأله مالکیت‌محور چالش‌های آن بوده است می‌تواند بر تصمیم‌گیری‌های کلان و سیاست‌گذاری ملی در صنعت نفت مؤثر باشد. در بررسی قوانین مرتبط با معادن و نفت و گاز ایران، از امتیازنامه‌های دوره قاجار تا قوانین اخیرالتصویب، اختلاف در نوع مالکیت این منابع و متعاقباً آثار مترتبه بر آن در وضع قوانین مشهود است. به دلیل امتزاج بین قوانین ایران و فقه اسلامی، ریشه این اختلاف را باید در تشتت آرای فقها در خصوص مالکیت معادن به عنوان محملی برای بحث درباره منابع نفت یافت. فقها در تعیین ساختار مالکیت به اعتبار مالک با تکیه بر آموزه‌های اسلامی به دو گروه تقسیم شده‌اند:

برخی در ترسیم مالکیت فقط از دو عنصر «مالکیت عمومی» و «مالکیت خصوصی» یاد کرده‌اند و اموال را به دو گروه کلی تقسیم می‌کنند: «نخست اموالی که مالک مشخص دارد و دیگر اموالی که تحت مالکیت هیچ شخص بخصوصی اعم از حقیقی و حقوقی نیست. این اموال خود به دو گروه تقسیم می‌شود: نخست؛ اموالی که میان تمامی اشخاص جامعه مشترک بوده و اصطلاحاً «مشترکات عمومی» خوانده می‌شود و دسته دوم اموالی است که مالک مشخص نداشته و به انقال و مباحات تقسیم می‌گردد.» (اسماعیلی، رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۶).

برخی دیگر در ترسیم مالکیت قائل به وجود سه مالکیت شده‌اند؛ یعنی در کنار مالکیت خصوصی و عمومی، مالکیت دولتی (امام) را به عنوان قسم سوم مالکیت قرار می‌دهند و به تبع آن از سه نوع مال خصوصی، عمومی و دولتی نام می‌برند و اموال عمومی را شامل مباحات و مشترکات عامه و اموال دولتی را مترادف با انقال می‌دانند.

در این میان، یکی از موضوعات مناقشه‌برانگیز در مباحث فقهی، نوع مالکیت بر معادن و قرار گرفتن این مال ذیل عناوین مختلف است. از آنجا که محمل بررسی منابع نفتی در کتاب‌های فقهی، موضوع معادن است؛ از این‌رو، بررسی و تبیین مالکیت منابع نفتی در گروهی پاسخ به این سوال است که معادن نفت و گاز ذیل کدام یک از عناوین انقال، مشترکات و مباحات قرار می‌گیرد؟

مطالعه و بررسی در اقوال فقها، گویای آن است که تردید در خصوص مالکیت معادن بین مفاهیم انفال و مشترکات عمومی دوران دارد.

بنابراین، با توجه به تعدد نظرهای فقها در موضوع مالکیت نفت که همگی مستنبط از ادله شرعی است و با مد نظر قراردادن عنصر زمان و مکان در تفسیر احکام، همچنین نظر به آنکه احکام توقیفیه در این خصوص به صورت علی‌الاطلاقی وجود ندارد و به تعبیر دیگر با دستور شارع مقدس احکام با ویژگی‌های معین و ضابطه خاص در این خصوص جعل نگردیده است؛ می‌توان قائل به انعطاف‌پذیر بودن مالکیت بر منابع نفتی بود.

با توجه به تواتر و شهرت دو نظر انفال و مشترکات قلمداد نمودن معادن در میان فقهای متقدم و متاخر، انتخاب هر یک از این دو نظر، منوط بر تامین مطلوب منافع ملی در این زمینه است؛ با تذکر بر این نکته که منافع ملی را فقط زمانی می‌توان مبنای سیاست‌های راهبردی قرار داد که منعکس‌کننده برآیند منافع ملی در همه حوزه‌ها باشد و نه صرفاً در یک بعد خاص.

بر این اساس، این مقاله به دنبال اثبات انعطاف‌پذیری مالکیت منابع نفتی در فقه اسلامی به عنوان پایه و اساس تفسیر و به هنگام اقتضا، تغییر سیاست‌ها و متعاقباً قوانین کشور است. برای دستیابی به این مقصود ابتدا باید هر یک از دو مفهوم انفال و مشترکات عمومی به طور صحیح شناسایی و آثار و تبعات پذیرش هر یک به تفصیل تبیین گردد. در این راستا، با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مراجعه مستقیم به کتاب‌ها و نظریات فقهی به تعریف مفاهیم، بیان مصادیق، تشریح ضابطه تشخیص، مالک اموال، قابلیت تملیک، نحوه مدیریت و هزینه‌کرد منابع ذیل دو سرفصل «مالکیت» و «مدیریت و بهره‌برداری» پرداخته شده است و در آخر، مالکیت منابع نفت و گاز با رویکردهای ذکر شده بررسی می‌گردد.

۱- انفال

انفال به لحاظ لنوی جمع نفل یا نفل^۱ و به معنای زاید بر اصل^۲ و زیاده بر استحقاق، هبه (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶۷۱)^۳ و غنیمت^۴ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۳۵؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۸۵۰) است؛ اما به لحاظ اصطلاحی، فقها به ذکر مصادیق اکتفا کرده‌اند و تا زمان محقق حلی، تعریفی از آن در فقه صورت نگرفته است. در تعریف انفال گفته شده: «انفال مالی است که به امام تعلق دارد به جهت خاص، کما آنکه به پیامبر تعلق داشت»^۵. (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۳۶)؛ به خصوص آنکه همواره میان فقهای شیعه در مصادیق انفال اختلاف بوده است. به عنوان نمونه، محقق حلی، شیخ انصاری و محقق همدانی ۵ مورد (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۳۶؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۴۷؛ همدانی، ۱۳۷۶ ج ۳: ۱۵۱)، سید یزدی ۶ مورد (یزدی، ۱۴۰۹: ج ۹، ۵۹۶)، شیخ طوسی در مبسوط و محقق خویی ۷ مورد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۱: ۲۶۳ / خویی، ۱۳۶۴: ۳۵۶)، علامه حلی در قواعد و محقق کرکی ۱۰ مورد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۶۴ / محقق کرکی، ۱۴۱۴: ج ۳: ۵۵)، محقق نراقی ۱۱ مورد (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۶۴-۱۳۹)، شیخ حر عاملی ۱۲ مورد (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۲: ۱۵۵) و شیخ طوسی در الجمل و العقود ۱۵ مورد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ ق: ۲۹۰) را مصادیق انفال دانسته‌اند که اهم آنها عبارتند از:

اراضی موات یا بدون صاحب، معادن، اموال مجهول‌المالک، ارث بلاوارث، ساحل دریا، قله کوه و دره، نیزار و جنگل طبیعی، اراضی فتح شده از کفار بدون جنگ، غنایم جنگی بدون اذن امام، اموال اختصاصی پادشاه اهل حرب، اموال برگزیده شده توسط امام قبل از تقسیم غنایم، دریا و رودخانه و ...

۱. بعضی میان نفل به فتح فاء و سکون فاء تفاوت قائل شده و آنها را به ترتیب به معنای غنیمت و زیادت دانسته است (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۹۹). برخی نیز میان ثلاثی مجرد و مزید آن تفاوت گذاشته و به ترتیب، آنها را به معنای نفی و غنیمت گرفته‌اند (خوزی، ۱۳۸۵: ۴۰۹).

۲. برخی اصل ماده نفل را به معنای متفرع شدن چیزی بر اصل آن دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۱۰).

۳. راغب اصفهانی تفصیل قائل می‌شود و معتقد است اگر چیزی با جنگ و پیروزی حاصل شود؛ غنیمت و اگر بخشش باشد، نفل است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۰).

۴. معلوف لوییس، ۱۳۷۳: ۸۲۸ (او هر سه معنای فوق را ذکر کرده است)، دلیل این معنا را نیز حرام بودن غنیمت بر امم پیش از اسلام و حلال شدن آن بر مسلمانان دانسته‌اند که نشان‌دهنده مزیدات و تفضیل مسلمانان نسبت به سایر امم است (ازهری به نقل از زبیدی، ۱۴۱۴: ۷۴۷).

۵. بخش آخر تعریف برای خارج کردن خمس است که امام با دیگران شریک است.

برشمردن مصادیق گرچه خود روشی برای ارائه تعریف است؛ اما عدم ارائه معیار مشخص برای تشخیص انفال از سایر عناوین مشابه، شناسایی و تصمیم‌گیری در خصوص موارد مستحدثه و نوظهور را با مشکل مواجه می‌کند.

در این میان، امام خمینی موارد مذکور در روایات را تمثیلی دانسته و با عقلایی و امضایی دانستن حکم انفال، ملاکی را از روایات اصطیاد کرده است. طبق این ملاک، به اموالی که مالک مشخصی نداشته (لا ربّ لها) انفال اطلاق می‌شود و والی، آن را در راه مصالح مسلمانان مصرف می‌نماید. (خمینی، ۱۳۹۰: ۳۶۸)

مستنبط از این تحلیل که مبتنی بر نظام دو مالکیتی است، اصل بر بدون مالک بودن اموال است؛ مگر آنکه بنا بر ادله، مالکیت شخصی احراز گردد؛ اما برای تفکیک بین اموال بدون مالک (انفال، مشترکات و مباحات) ضابطه‌ای مقرر نشده است.

البته اصل در نظام سه مالکیتی، انفال قلمداد نمودن اموال است، مستند به ادله‌ای که دلالت بر تعلق کل زمین به ائمه اطهار دارد؛ به عبارتی دیگر، «حالت اولیه کلیه ثروت‌های طبیعی این است که از انفال به‌شمار می‌آیند؛ سپس وضعیت ثانوی زمین یا هر ثروت طبیعی دیگر به سبب عامل ثانوی اقتصادی یا سیاسی مشخص می‌گردد.» (عراقی، محسن، ۱۳۹۳: ۲۷۷)؛ از این رو، در مقام تردید در خصوص مصادیق نوظهور، اصل را باید بر مالکیت دولتی (انفال) گذارد.

۱-۱- مالکیت

بر اساس آیه اول سوره انفال، فقها انفال را ملک پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) می‌دانند و آن را مسلم و جزو ضروریات مذهب تلقی کرده‌اند. (موسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۹: ۳۱۵)؛ اما اختلافاتی در خصوص نحوه تعلق بین آنها وجود دارد که می‌توان اقوال فقها را در این باب در سه دسته آورد: (محقق داماد، ۱۳۹۳)

نخست: عده‌ای امام را عنوانی مشیر دانسته و بر این باورند که اگر گفته می‌شود انفال ملک امام است؛ مقصود شخص حقیقی امام معصوم است.

دوم: پاره‌ای از فقها عنوان «امام» را حیثیت تعلیلی و واسطه در ثبوت و ترتب حکم بر موضوع دانسته‌اند و بدین جهت بر این باورند که شخص حقیقی به واسطه و به علت «امامت» مالک می‌شود.

سوم: برخی دیگر از فقها را باور بر این است که نه شخص حقیقی امام مالک می‌شود (عنوان مشیر) و نه امام به عنوان امام (حیث تعلیلی)؛ بلکه منصب امامت موضوع مالکیت است.

در مورد مالکیت انفال در زمان غیبت نیز میان فقها اختلاف وجود دارد که این اقوال را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

ممنوعیت مطلق مالکیت انفال برای عموم: (حلی ۱۴۰۳: ۱۷۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ب: ۲۱۵ و ۲۱۶) به دلیل مشکلات فراوانی که در این دیدگاه وجود دارد؛ از جمله بی‌استفاده ماندن این اموال و عدم رفع نیاز مردم، از جانب سایر فقها کمتر مورد پذیرش قرار گرفته است.

اباحه مطلق مالکیت انفال برای عموم: فقهاء صریحا تحلیل انفال برای شیعیان در زمان عدم امکان کسب اجازه از محضر امام (ع) را مورد تذکر قرار داده‌اند (کریمی، ۱۳۷۸: ۶۶).

اباحه مالکیت انفال برای برخی مصارف خاص: با توجه به عموماتی که انفال را متعلق به امام (ع) می‌داند و بعضی روایات که تنها مصادیق خاصی را به صورت معلل برای تحلیل و اباحه مطرح کرده‌اند؛ برخی فقها اباحه مطلق را نپذیرفته‌اند و آن را به مورد روایات اختصاص داده‌اند.

مالکیت فقیه به نیابت از امام معصوم (ع): در این دیدگاه که نسبت به انفال سابقه چندانی در فقه ندارد؛ شخص فقیه، در اموری که مربوط به مسلمین است و رسیدگی به آن وظیفه امام (ع) به عنوان رئیس مسلمانان محسوب می‌شود، نایب امام (ع) است و باید به جای ایشان اذن دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۶۱۰-۶۰۸ (معادن) و ۶۴۲ و ۶۴۳؛ سبحانی جعفر، ۱۴۲۰: ۷). طبق این نظر، جایی برای تحلیل مطلق یا وجوب حفظ و عدم مصرف یا مالکیت خصوصی مردم بدون اذن از ولی امر باقی نمی‌ماند (منتظری، ۱۳۸۶: ۳۵۲).^۲

۲-۱- مدیریت و بهره‌برداری از انفال

فقیه‌ی استفاده از این منابع را به اندازه حاجت محدود کرده است و می‌فرماید: «و من سبق الیهما، فله اخذ حاجته» (محقق حلی، ۱۴۰۲: ۳)؛ اما برخی از معاصران به ادعای محقق ایراد گرفته و بیان می‌دارند: دلیلی برای چنین قیدی وجود ندارد تا وقتی که استفاده شخص به ضرر دیگران نینجامد. در هر صورت، با فرض تراحم و زیاد شدن بهره‌برداران از معدن [انفال] و محدودیت منبع، هر فردی می‌تواند مقداری از این ثروت استفاده کند که باعث زیان دیگران نشود؛ پس هرگاه بهره‌وری فردی از معدن سبب شود که حقوق دیگران تلف شود؛ ناگزیر ولی‌امر برای برگرداندن ثروت به

۱. سلار دیلمی، ۱۴۱۴: ۱۴۰ / شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۶۴ / شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۷۵ / عاملی، ۱۴۲۵: ۴۱۹ /

سبزواری، ۱۳۸۱: ۲۲۰ / بحرانی، ۱۴۰۵: ۴۸۱ / شیخ انصاری ۱۴۱۵: ۲۷۶-۳۷۴.

۲. آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیز می‌گوید: «الظاهر اباحه جمیع الانفال للشیعه فی زمن الغیبه... و احوط من ذلک ان لم یکن اقوی ایصاله الی نائب الغیبه» (اصفهانی، ۱۳۵۲: ۳۱۷).

صاحبان (عموم مسلمانان) به‌طور یکسان و به‌صورتی که رفع محرومیت از دیگر مسلمانان شود، اقدام می‌کند (آصفی، ۱۴۱۳: ۳۳۳).

با وجود این که مالکیت انفال برای امام/حکومت اسلامی در نظر گرفته شده، اما روش‌های متعددی جهت بهره‌برداری از این اموال مقرر شده است که می‌تواند تصدی دولت، استفاده از مشارکت مردم و واگذاری منابع را شامل گردد. این واگذاری می‌تواند از طریق واگذاری مالکیت و یا واگذاری منافع تحقق یابد.

بر اساس قول مشهور فقیهان نسبت به انتقال مالکیت به بهره‌بردار، دولت در صورت صلاحدید قادر است این منابع را به غیر منتقل نماید. این واگذاری می‌تواند از طریق روش قراردادی همچون: بیع، اجاره به شرط تملیک، جعاله و هبه باشد و یا به واسطه احیاء بنا بر نظر عده‌ای از فقها که احیاء را مملک می‌دانند. واگذاری منافع نیز از طریق اجاره برای مدت معین و یا اقطاع ممکن است. در خصوص مالکیت بهره‌بردار، مبتنی بر نظر مختار در مورد مالکیت منصب امامت (حکومت اسلامی) بر انفال و به تبع آن، امکان واگذاری و تملیک این اموال از طریق هبه، بیع و..... که بهره‌بردار را مالک انفال می‌نماید. از آنجا که بهره‌برداری در این اموال از طریق اقطاع صورت می‌گیرد و اقطاع به عنوان مقدمه‌ای جهت احیاء می‌باشد؛ لازم است در این قسمت به احکام احیاء پرداخته و به این سوال پاسخ دهیم که احیاء موجد چه حقی برای محیی می‌باشد؟

دو دیدگاه درخصوص آثار مترتب بر احیای زمین‌های موات در میان فقها مطرح است: احیا موجب مالکیت: نظر بسیاری از فقیهان^۱ حاکی از آن است که در اثر احیاء، اراضی میتة از مالکیت دولت خارج و جزو املاک خصوصی قرار گرفته و احیاء‌کننده در حقیقت مالک آنها می‌شود. منهج الصالحین در مساله ۷۰۷، احیاء را مملک می‌داند. (الخوئی، ۱۴۱۰: ۱۵۰). از جمله دلایل این فقها، دلالت حرف «لام» در روایت من احی الارض مواتا فهی له، است که ظهور در مالکیت دارد.

احیا موجب حق اولویت: شهید صدر در این‌باره ابراز می‌دارد: «شکل مالکیت، با عملیات احیاء تغییر نمی‌کند و اراضی همچنان در تملک امام، یا دستگاه زمامداری باقی می‌ماند؛ بنابراین، هیچکس با احیاء، مالک رقبه زمین نمی‌گردد؛ بلکه فقط اجازه دارد در آن کار بهره‌برداری نماید و تا وقتی به تولید و بهره‌برداری ادامه می‌دهد، کسی مجاز نیست از فعالیت‌های او ممانعت کند و

۱. محقق کرکی، ۱۴۱۴: ج ۷: شهید اول، ۱۴۱۰: ۲۲۷؛ صاحب جواهر، ۱۳۶۲: ۱۳۱۶، شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲: ۱۱۲ و خمینی، ۱۳۹۰: ۱۹۶.

یا زمین را از تصرفش خارج بسازد. حال سوال مهم آن است که آیا در فقه، ضابطه‌ای برای تشخیص و نحوه هزینه‌کرد این اموال وجود دارد؟ فقها غالباً با این استدلال که این اموال به امام تعلق دارد و امام معصوم جز در مصلحت مردم، امری را انجام نخواهد داد؛ به طور دقیق به بیان سیاست‌های هزینه‌ای نپرداخته‌اند و به اجمال علت تعلق انفال به منصب امامت را حفظ مصلحت عمومی ذکر می‌کنند. تامل در روایات بیانگر آن است که امامان، انفال را متعلق به خود و مصرف آن را وابسته به اراده و مشیت خود می‌دانستند. عباراتی چون «حیث شاء»، «حیث یحب»، «حیث احب» نشانگر همین موضوع‌اند (کلینی، ۱۳۷۸: ۴۰۹). برخی فقها نیز مستنبط از روایات معتقد هستند. امام هر طوری بخواهد می‌تواند در اراضی انفال تصرف کند (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۱۳۳).

۲- مشترکات عمومی

مشترکات عمومی اموالی است که همه مردم در استفاده از آنها مشترکند؛ مانند: راهها، بازارها، گذرگاهها، مساجد، مدارس، کاروانسراها و پارکهای عمومی و سایر اموال عمومی که ممکن است مصادیق آن در مقاطع زمانی مختلف متفاوت باشد.

طبق تقسیم‌بندی شهید اول در الدرر الشریعه، مشترکات سه قسم است که شامل آنها، معادن و منافع می‌شود (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۳: ۶۵)؛ اما مراد از منافع در این تقسیم‌بندی، اقسام و مصادیق ذیل است (صاحب جواهر، ۱۳۶۲: ج ۳۸: ۷۶).

۱- راهها: (شهید الثانی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۱۸۱) علامه در تحریر می‌فرماید: «منفعت راهها، راه رفتن در آن است و مردم در آن همانند یکدیگر و برابرند.» (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۱۳۴).
۲- مساجد: (شهید الثانی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۱۷۰)، «و مردم در انتفاع از مسجد مانند یکدیگر و برابرند مگر در انتفاعی که شایسته مسجد نیست و شارع از آن نهی نموده است» (امام خمینی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

۳- مدارس: (شهید الثانی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۱۷۸)

۴- کاروانسراها، زائرسراها و پارکها (شهید الثانی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۱۷۸)

«فقهای عظام تعریفی از مشترکات ارائه نکرده‌اند و ظاهر آن است که از باب اتکال به‌وضوح معنی بوده است؛ ولی ظاهر از کلمات آنان این است که مراد از مشترکات هر زمین یا محل یا عینی نیست که قابلیت انتفاع عمومی را داشته باشد و اختصاص به شخص خاصی نداشته باشد و

ملک فرد با افرادی معین نباشد؛ وگرنه انفال را نیز دربرمی‌گیرد؛^۱ بلکه مراد از آن، تعدادی از اماکن خاص مانند راهها، مساجد، مدارس، کاروانسراها و... است. از عطف مواردی همچون: کاروانسرا، مدرسه، مسجد و... به یکدیگر در کلام جمعی از فقها آشکار می‌شود که مراد از مشترک بودن، اشتراک عموم مردم یا مسلمین در حق بهره‌برداری و دسترسی به آن است.» (بیاتی، ۱۳۹۱: ۱۸۰).

۱-۲- مالکیت

مالکیت عمومی در این اراضی، به معنای این نیست که عموم مردم به صورت مشاع، مالک این اراضی هستند؛ یا این که مانند مباحات اصلیه، همه مردم بتوانند آن‌ها را حیزت کنند؛ بلکه مانند مالکیت فقیران بر زکات یا مال موقوفه است؛ بدین ترتیب، هر گونه خرید و فروش و نقل و انتقال این اموال حتی از جانب امام صحیح نیست؛ بلکه امام باید آن‌ها را نگهداری کرده، در مصالح عموم قرار دهد (فراهانی فرد، ۱۳۸۵: ۱۷).

مشترکات عامه تحت تملک امام یا حاکم جامعه اسلامی قرار ندارد؛ از این رو، امکان واگذاری مالکیت آن به مردم وجود ندارد. در این باره گفته شده: «امام نمی‌تواند راهها، خیابان‌ها و مکان‌های عمومی را اقطاع نماید؛ چرا که این مکان‌ها قابلیت تملک شخص خاصی را نداشته و متعلق به عموم مردم است.» (ابن زهره، ۱۳۷۵: ۲۹۴).

۲-۲- مدیریت و بهره‌برداری از مشترکات عمومی

درباره چگونگی استفاده از این اموال، اغلب فقیهان عقیده دارند که باید با اجازه امام یا ولی فقیه صورت گیرد و در مقابل، وجهی نیز به دولت پرداخته شود تا در مصالح مسلمانان مصرف شود. گروهی نیز بر اساس ادله تحلیل و احیاء، جواز تصرف در آن‌ها را برای شیعیان صادر کرده‌اند. استفاده از مشترکات به اندازه نیاز است. بدون ایجاد انحصار و تملک، افراد تنها می‌توانند در حد متعارف با استفاده از وسایل و امکانات متعارف از مشترکات استفاده نمایند. در جامع الشرائع و ایضاح آمده است: «اگر کسی به برداشت بیش از نیاز خود اقدام کند، جلوی او گرفته می‌شود» (حلی، ۱۴۰۵: ۳۷۵؛ فخرالمحققین، ج ۲، ۱۴۸۷: ۲۳۷).

این دسته از اموال دارای قابلیت بهره‌برداری بدون امکان و ایجاد حق تملک برای بهره‌بردار است و تنها می‌توانند موضوع قاعده «سبق» واقع شود (علامه‌حلی، ۱۴۰۰: ۴۰۳). در بهره‌برداری از مشترکات عامه که عین آن‌ها قابل تملک نیست و فقط یک فرد می‌تواند انتفاع

۱. بر اساس نظامی که مالکیت را به مالکیت عمومی و خصوصی تقسیم می‌نماید.

ببرد؛ هر کسی بر دیگری سبقت گیرد، حق اولویت و تقدّم دارد. سبقت در قالب مقدمات لازم احیا و حیازت شکل می‌گیرد و حق اولویت و تقدّم در بهره‌برداری را به وجود می‌آورد (رجایی، ۱۳۸۱: ۸). بدین ترتیب؛ دولت می‌تواند این اراضی را در اختیار افرادی که قدرت بهره‌برداری دارند، قرار دهد و مبلغی به عنوان عوض انتفاع مزبور به جامعه که صاحب اصلی ثروت است، بپردازد (صدر، ۱۳۵۷: ۷۵).

در خصوص مالکیت بهره‌بردار نیز گفته شده است: «این معادن [ظاهری] را هیچ کس با احیا و عمارت مالک نمی‌گردد؛ هرچند هدف او از این احیا و عمارت، نیل^۱ باشد.» (علامه حلی، ۱۴۰۰: ۴۰۳)؛ اما در خصوص منافع و ثمرات این اموال، از آنجا که مالک شدن، متوقف بر اسباب مالکیت است؛ یکی از احکام مشترکات آن است که این تملک نیاز به «کار» دارد و بدون انجام عملی در جهت حیازت منافع مشترکات عامه، مالکیت محقق نمی‌گردد (فیاضی، ۱۳۹۲: ۴۷).
اما از آنجا که حق استفاده از مشترکات عمومی متعلق به عموم مردم است که نسل حاضر تنها بخشی از مالکانند؛ نمی‌توان اجازه داد که منابع و ثروت‌های عمومی تنها صرف این نسل شود و نسل‌های آتی را محروم ساخت؛ بنابراین لازم است مخارج جاری و استهلاکی عمومی جامعه از روش‌های دیگر چون مالیات و ایجاد ارزش افزوده بر ثروت‌های عمومی تامین گردد. (فیاضی، ۱۳۹۲: ۱۹۵) و «درآمد اراضی و ثروت‌های عمومی به مصارف جمعی و عمومی ملت از قبیل تاسیس بیمارستان‌ها و سایر امور عام‌المنفعه برسد؛ بنابراین، ثروت‌های عمومی را جز در موارد استثنائی نمی‌توان برای تامین منافع گروه ویژه‌ای اختصاص داد» (صدر، ۱۳۵۷: ۸۹).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مراد از «نیل»، طبقه‌ای از زمین است که محتوی معدن است؛ یعنی شخص اجازه تملک آن معادن را ندارد؛ ولو آن قدر حفاری نماید تا به چاههای نفت برسد.

جدول: آثار مترتب بر پذیرش انفال و مشترکات عمومی

قابلیت تملک	نحوه هزینه کرد	حق ایجاد شده	روش بهره برداری	اداره کننده	مالک	مبنا
ندارد	مصارف جمعی و عمومی	حق انتفاع، سبب، اختصاص	قاعده سبب	امام/ حکومت اسلامی	عموم مردم	مشترکات
دارد	بنابه صلاحدید امام/ حکومت	حق اختصاص/ مالکیت	عقود/قطاع/ احیاء	امام/ حکومت اسلامی	امام/ حکومت اسلامی	انفال

۳- مالکیت و نظام بهره‌برداری از منابع نفتی

چنانچه به تفصیل بیان گردید، در موضوع مالکیت منابع نفتی، کبرای مساله مشخص گردید؛ بدین نحو که: مالکیت انفال و حق اداره آن با حکومت اسلامی است و در مشترکات، مالکیت با عموم مردم و حق اداره با حکومت اسلامی است. حال باید صغرای مساله تبیین گردد که منابع نفت و گاز ذیل کدام یک از عناوین انفال و مشترکات قرار می‌گیرد.

با توجه به کاربرد محدود نفت در زمان‌های گذشته، این موضوع به طور مستقل مورد توجه فقها قرار نگرفته و عمدتاً ذیل موضوع معادن در کتب فقهی بحث شده است که علی‌رغم اختلافی بودن اصل موضوع معادن، جای شک نیست که منابع نفتی در عصر حاضر از مصادیق واضح معادن محسوب می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۴۶).

۳-۱- معدن

لغت دانان، معدن را اسم مکان دانسته و فقها از باب اطلاق اسم محل به حال، آن را اسم حال می‌دانند؛ یعنی آن چه که از زمین استخراج شده و دارای ارزش است. یکی از فقها نیز معدن را به معنای محل رویش جواهر گرفته؛ منتها اعلام می‌دارد هنگامی که مشمول خمس گردد؛ مقصود آن چیزی است که از زمین استخراج می‌شود و نه مخزن آن (خویی، ۱۳۶۴: ۵۵).

اقوال فقها در خصوص معادن را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:^۱ معادن مطلقاً جزو انفال است^۲: برخی با استناد به اطلاق روایات وارده اعتقاد دارند معادن مطلقاً از انفال شمرده می‌شوند. مطابق این دیدگاه، معادن چه در زمین شخصی و چه در زمین عمومی باشد، از انفال خواهد بود.

معادن مطلقاً از مشترکات است^۳: مطابق این قول، معادن نه از انفال، نه از مباحات، نه از مالکیت‌های عمومی، بلکه از مشترکاتند. این دسته از فقها به عموم آیه شریفه «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً»، روایات خمس، سیره و اصل تمسک کرده‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۴۳).

تفصیل میان معادن ظاهری و باطنی^۴: برخی از فقها با استناد به اجماع، قائل به تفکیک معادن به ظاهری و باطنی‌اند^۵ و معادن ظاهری را از مشترکات، اما معادن باطنی را از انفال می‌دانند. تابعیت معادن از زمین^۶: در این دیدگاه به اعتبار قاعده تبعیت، معادنی که در زمین انفال باشد، از انفال محسوب می‌شود؛ اما اگر در زمین دیگری باشد، جزو انفال نیست.

از بین نظریات فوق، انفال و یا مشترکات دانستن معادن و به تبع آن، منابع نفتی از شهرت بیشتری در میان فقهای متقدم و متأخر برخوردار است و عمده اختلاف نظر پیرامون این دو عنوان

۱. جهت مطالعه دلایل استنادی هر یک از اقوال رک: (نیازی، کوخایی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۶۰-۱۴۵)

۲. شیخ کلینی، ۱۳۸۷: ۵۳۸ / شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۲۷۸ / شیخ طوسی، ۱۳۴۲: ۴۱۹ / سلار دیلمی، ۱۴۱۴: ۱۴۰ / قاضی ابن براج، ۱۴۰۶: ۱۸۶ / علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۱۰ / سبزواری، ۱۳۸۱: ۲۲۰ - بی‌تا: ۴۹۰ / بحرانی، ۱۴۰۵: ۴۷۹ / کاشف الغطاء، ۱۴۲۰: ۲۱۴ / نراقی، ۱۴۱۵: ۱۶۲ / صاحب جواهر، ۱۳۶۲: ج ۱۶، ۱۲۹-۱۳۱ / شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۶۶ / همدانی، ۱۳۷۶: ۲۵۷ و ۲۵۸ / میلانی، ۱۳۵۵: ۱۹۹

۳. محقق حلی، ۱۴۱۸: ۶۴ / شهید اول، ۱۳۷۱: ۲۲۲ - اللمه دمشقیه: ۴۶ و ۲۱۲، محقق کرکی، ۱۴۱۴: ج ۷، ۴۳ / شهید ثانی، ۱۴۱۳: ج ۱۲، ۴۴۱.

۴. شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۷۴ / علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۷۱ و ۲۷۲ / فخر المحققین، ۱۴۸۷: ۲۳۷ / ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۵۶۶ و ۵۶۷ / صاحب جواهر، ۱۳۶۲: ج ۳۸، ۱۰۱ / صانعی، ۱۳۹۳: ۲۱۶.

۵. ملاک‌های تفکیک معادن ظاهری و باطنی از منظر فقها:

ملاک اول: در این نظر که دیدگاه مشهور محسوب می‌شود؛ معدن ظاهری برعکس معدن باطنی، نیازی به استخراج، حفاری، عمل اضافی، هزینه و تلاش ندارد.

ملاک دوم: این دیدگاه، معدن ظاهری را خالص و معدن باطنی را همراه با ناخالصی می‌داند که برای دستیابی به جوهر آن نیازمند تصفیه و خالص‌سازی است.

۶. ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۹۷ / محقق حلی، ۱۴۰۷: ۶۳۴ / علامه حلی، ۱۴۱۲: ۱۴۲۰ - ۵۷۳، ج ۴: ۴۹۱ / شهید ثانی، ۱۳۸۵: ۸۵ / سبزواری، بی‌تا: ۴۹۰ / عاملی، ۱۴۲۵: ۴۱۳ / طباطبایی، ۱۴۱۸: ۲۵۷ / یزدی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۴۲، مسأله ۸ و ۹ / بروجردی، ۱۴۲۳: ۳۵۴-۳۵۲ / حکیم، ۱۳۹۱: ۴۶۳ و ۴۶۴ / محقق داماد، ۱۴۱۸: ۳۹۵ / خمینی، ۱۳۹۰: ۳۶۹.

مطرح می‌گردد. بر این اساس به ادامه بحث در خصوص مالکیت منابع نفتی با توجه به این دو نظریه می‌پردازیم:

۲-۳- مالکیت

چنانچه پیش از این به تفصیل بیان شد؛ اگر منابع نفتی را تابع نظام انفال بدانیم؛ مالکیت منابع نفتی با حکومت اسلامی است که پیرو قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم»، حقوق مالکیت خود را بر منابع مزبور اعمال می‌نماید و چنانچه نظام مشترکات عمومی را حاکم بر معادن نفت و گاز بدانیم؛ عنوان عموم مسلمانان مالک آنها است و در نتیجه بیع، هبه و انتقال آن ممکن نیست.

۳-۳- مدیریت و بهره‌برداری

گرچه در هر دو عنوان: انفال و مشترکات، حاکم نقش اداره این اموال را داراست؛ اما منشا این حق متفاوت است. در انفال، حق مدیریت و تصرف در اموال به موجب حق مالکیتی است که حاکم دارد و یکی از شئون مالکیت، حق تصرف و ادراه اموال است؛ ولی در مشترکات، این حق ناشی از مالکیت حاکم نیست؛ بلکه این تکلیف حاکم به عنوان مدیر جامعه است که جهت رعایت مصلحت باید به نحو مطلوب این اموال را مدیریت نماید.

«به طور اختصار، در مشترکات عامه؛ دولت، مدیر، سرپرست و اداره‌کننده است؛ اختیاراتی دارد؛ ولی اختیارات او در حد مالک نیست. اموال دولتی [انفال] ملک دولت است؛ دولت نیز مانند هر شخص حقوقی دیگری، برای انجام وظایفی که بر عهده دارد؛ می‌تواند مالک شود. دولت عهده‌دار اداره مباحات و مشترکات عامه است؛ نه این که مالک این‌ها باشد؛ یعنی تصرف او در مباحات عامه، تصرف مالکانه نیست. دولت، مدیر است و صلاحیت او محدود به اراده می‌باشد؛ برخلاف مصرف او در اموال دولتی که تصرف مالکانه است.» (رجائی، ۱۳۸۱: ۶).

اصولاً دولت‌ها در واگذاری این قبیل منابع با دو راهکار مواجه هستند؛ یک شیوه انتقال مالکیت منابع مذکور و روش دیگر، واگذاری منافع بدون انتقال مالکیت است.

در نظام حقوقی، انفال با وجود این که مالکیت در اختیار حکومت می‌باشد؛ اما نهادهای فراوانی برای استفاده و بهره‌برداری عموم در نظر گرفته شده است و این نکته، حکومت اسلامی را در برگزیدن مناسب‌ترین روش قادر می‌سازد؛ از این رو تمامی روش‌های بهره‌برداری چون: احیاء،

اقطاع و روش‌های قراردادی شامل: عقود معین و غیر معین، در خصوص این اموال قابل اعمال است.

البته در مشترکات، به واسطه حق استفاده مشترک و عمومی همه مردم، حکومت اسلامی نمی‌تواند آن را به اقطاع دهد؛ یعنی امتیاز استفاده و بهره‌برداری از آن را به شخص خاصی اعطاء کند؛ زیرا همه افراد نسبت به آن مساوی‌اند و دادن امتیاز به کسی، دیگران را از آن محروم می‌کند (مرادی، رنجبر، ۱۳۹۵: ۷۴)؛ همچنین مشترکات عامه قابل تحجیر و احیاء نیز نیست؛ بلکه ضمن حفظ اصل و رقبه این اموال، لازم است این ثروت‌ها زیر نظر امام/ حکومت اسلامی در چرخه تولید و بهره‌برداری قرار گیرد تا همگان از آنها بهره‌مند گردند. افرادی که از این اموال استفاده می‌کنند باید مبلغی را به عنوان اجاره یا خراج بپردازند تا در راستای مصالح عمومی مردم هزینه شود (فیاضی، ۱۳۹۲: ۱۹۴).

۴-۳- مالکیت بهره‌بردار

در خصوص متعلق حق مالکیت در معادن نفتی با دو موضوع مواجه هستیم: مخازن نفت به عنوان رقبه معدن و آنچه از معدن استخراج می‌گردد که در فرض ما، نفت سر چاه است.

در نظام حقوقی مشترکات عامه، معادن با احیا و عمارت به تملک در نمی‌آید؛ بنابراین، اصل معادن نفتی صرفاً می‌تواند موجد حق اختصاص و انتفاع برای بهره‌بردار گردد.

حتی در صورتی که پروژه‌های حفاری و اکتشاف، کار استخراج این معادن را بر عهده گیرند؛ صاحبان آن نمی‌توانند معدن را تملک نمایند و آن را از حیطة مالکیت عمومی خارج نمایند؛ از این‌رو، هیچ کس با احیا و عمارت مالک نمی‌گردد (بیاتی، ۱۳۹۱: ۶۳). با توجه به ملاک مورد اشاره در خصوص بهره‌گیری از ثمره معدن به اندازه رفع نیازهای فردی و نظر به منتفی بودن این امر در عرف کنونی صنعت نفت و گاز، می‌توان مالکیت بهره‌بردار بر اصل مخازن نفتی و نفت سرچاهی را فرض بدون واقعیت دانست.

و اما در نظام حقوقی انفال، حکومت می‌تواند با استفاده از عقود تملیکی چون: بیع، هبه و اجاره به شرط تملیک، منابع مذکور را منتقل نماید؛ ولی در خصوص روش اقطاع و احیاء و حقوق مترتب بر آنها، اختلاف نظر وجود دارد؛ در واقع سوال اصلی آن است که مفاد ادله احیا ملکیت زمین است یا اباحه تصرف؟ و آیا با احیاء، مالک نفت استخراجی می‌شویم؟

در خصوص مالکیت زمین و یا حق اولویت در آن، دو نظر در میان فقها رواج دارد: عده‌ای که با تمسک به روایت «من احیی ارضاً مواتاً فهی له» احیاء را سبب مالکیت می‌دانند و گروهی مستند

به روایاتی که کل زمین را ملک ائمه می‌داند؛ احیاء را صرفاً موجب حق اولویت دانسته‌اند که با توجه به شهرت نظر دوم و سازگاری بیشتر با شرایط کنونی صنعت، به نظر می‌رسد این نظر مقبول‌تر باشد.

در پاسخ به سوال دوم می‌توان به نظر یکی از فقها اشاره کرد که می‌فرماید: «مقتضای روایات صحیح آن است که احیاکننده، مالک حیثیت احیایی زمین می‌گردد و آنچه احیا کرده، ملک طلق او نمی‌شود؛ زیرا او مالک دستاورد و نتیجه فعالیت و کوشش خود و نیرویی می‌باشد که در آن صرف کرده است. لذا اگرچه ظاهراً زمین متعلق حق وی گردیده، ولی این تعلق تبعی است و اصالت ندارد؛ پس مالک رقبه زمین نیست؛ جز به تبع آثار، بدین جهت، قابل بیع و انتقال است؛ ولی این بیع و انتقال به متعلق حق وی تعلق یافته که همان آثار به وجود آمده در زمین است، گرچه ظاهراً به خود زمین تعلق یافته باشد.» (منتظری، ۱۳۸۶: ۳۷۴).

بر اساس آنچه نقل شد، محیی مالک دستاورد و نتیجه فعالیت و کوشش خود می‌باشد و نه رقبه زمین، و حق بیع و انتقال در خصوص آثار به‌وجود آمده در زمین است؛ بنابراین، بهره‌بردار مالک چاه و مخازن نفتی نخواهد شد و صرفاً در این باره از حق اولویت برخوردار است؛ اما می‌تواند مالک دستاورد و نتیجه کوشش و کار خود باشد؛ یعنی چنانچه نفتی استخراج گردد به‌موجب فعالیت و «کار» بهره‌بردار در مالکیت وی قرار می‌گیرد.

حال سوال این است که آیا در معادن نیز مانند زمین موات می‌توان چنین حکمی را داد؟ محل تردید در تعریف «معدن» نهفته است. چنانچه معدن را به معنای محل استقرار و رویش و بنا به تعبیر لغویون، «اسم مکان» بدانیم؛ از باب مشابهت به اراضی موات می‌توان قائل به عدم تملک رقبه معدن و قابلیت تملک مواد مستخرجه (نفت) بود؛ اما چنانچه مبتنی بر تعبیر فقها، معدن را اسم حال و به معنای آنچه از زمین استخراج می‌گردد، تعریف نماییم؛ در خصوص مطابقت آن با احکام اراضی موات باید تأمل بیشتری نمود. به نظر می‌رسد مادامی که نفت در زیرزمین و در مخازن است می‌توان آن را در حکم اراضی موات دانسته و احکام آن را بار نمود و آنگاه که نفت از زمین استخراج شده و عینیت می‌یابد به عنوان ماده‌ای مستقل از معدن با آن برخورد نمود.

دوم آنکه، کار مسبب تملک به چه معنا است؟ آیا استخراج نفت از چاه و آوردن آن به سطح زمین بدون تغییر در ماهیت مواد مستخرجه و عدم انجام فعالیت خاص بر روی این مواد می‌تواند

مصدق کار مسبب مالکیت گردد؟^۱ و یا آنکه می‌توان به مشابه قاعده حیات، در هر نوعی از اموال با توجه به ویژگی آن مال، عمل حیات را تعریف نمود؟ در تطابق با بحث مورد نظر، آیا می‌توان اقدام بهره‌بردار در آوردن نفت به سطح زمین را از این جهت که ماده‌ای ارزشمند که در ذیل زمین محبوس است و صرفاً ارزش مادی بالقوه دارد را به مال بالفعل تبدیل و ارزش افزوده ایجاد می‌نماید، مصدق کار مسبب تملیک دانست؟ و چنین حکم داد که گرچه با احیاء، رقبه زمین به ملکیت بهره‌بردار در نمی‌آید؛ اما حق مالکیت بهره‌بردار بر محصول استخراجی از زمین به موجب کار مسبب تملیک است که خود از اسباب تملک می‌باشد؟ و یا باید ارزش افزوده ایجاد شده را موجب تملک ندانسته و صرفاً موجد حق دانست؟ و به عبارت دیگر، آیا این حق، یک حق عینی است که ایجاد مالکیت می‌کند و یا یک حق دینی است که صرفاً بهره‌بردار را مستحق دریافت حق الزحمه می‌داند؟

در پاسخ می‌توان به نظر شهید بهشتی اشاره نمود: «کار مولد، منشاء مالکیت است. در توضیح کار مولد باید گفت کاری است که یک ارزش مصرفی جدید را به وجود می‌آورد و بر حجم و کمیت ارزش‌های مصرفی موجود می‌افزاید. به تعبیر دیگر، نیروی کار شما به یک ارزش مصرفی جدید تبدیل شد؛ در اینجا می‌توان نتیجه‌گیری کرد کار مولد از نظر منطق فطری، منشاء مالکیت شناخته می‌شود.» (بهشتی، ۱۳۶۰: ۶۶).

همچنین در خصوص اینکه مراد از احیاء اراضی موات چیست؟ می‌توان بیان داشت: «قریب به اتفاق فقها، آن را به فهم عرف از احیای زمین‌های موات ارجاع داده و هر یک به تناسب فهم عرف زمان خویش از احیای موات، آن را تعریف کرده‌اند؛ در نتیجه، احیای زمین در عرف زمان معاصر را می‌توان آماده‌سازی زمین برای کشاورزی، دامداری، باغداری و حتی تأسیس صنایع و کارخانه‌های گوناگون و خلاصه هر آنچه که به عنوان غرضی عقلائی در جهت آبادانی زمین قرار می‌گیرد، دانست» (مصباحی مقدم، موحدی بکنظر، رضایی، ۱۳۸۹: ۱۳)؛ بنابراین، با توجه به عرف صنعت نفت در زمان کنونی و اقدامات پیچیده و هزینه‌بر شرکت‌های نفتی می‌توان مجموعه اقدامات این شرکت‌ها را به عنوان احیاء قلمداد نمود که نسبت به اصل مخازن نفتی حق اولویت و نسبت به نفت سرچاهی می‌تواند موجد حق مالکیت باشد.

۱. تاثیر این موضوع مستقیم بر انتخاب نوع قرارداد است. قرارداد مشارکت در تولید صرف استخراج نفت و بالا آوردن آن از درون چاه را ارزش افزوده قلمداد کرده و بهره‌بردار را مالک می‌داند.

۳-۵- روش هزینه‌کرد درآمدها

با توجه به فلسفه انفال، این اموال به عنوان منبع سرمایه برای حکومت است که با ضوابطی چون رعایت مصلحت و عدالت بین نسلی باید در راستای اداره حکومت هزینه شود؛ بنابراین، نحوه مصرف و مدیریت آن با حاکم است؛ می‌تواند مالکیت آن را واگذار نماید، اقطاع کند و از درآمد حاصله برای هزینه‌های جاری و یا عمرانی استفاده نماید.

البته در مشترکات از آنجا که متعلق به همگان است و همگان حق بر این اموال دارند و مالک آنند؛ صرفاً باید به مصارف جمعی و عمومی ملت برسد و نمی‌توان درآمد حاصله را برای تأمین منافع گروه ویژه‌ای اختصاص داد.

گرچه در هر دو نوع از اموال، رعایت مصلحت از ضروریات است؛ اما در انفال، حوزه فراتری برای مدیریت با قید مصلحت در اختیار حاکم است؛ به این معنا که حاکم محدودیتی جهت هزینه‌کرد برای افراد خاص و یا هدف خاص ندارد و در هر کجا که لازم بداند، می‌تواند از این سرمایه بهره‌بردارد؛ اما رعایت مصلحت در مشترکات باید در راستای هدفی مشخص باشد که همانا منافع عمومی و مصارف جمعی است.

نتیجه‌گیری

از آنجا که هر شکل مالکیت، یک منبع استراتژیک منفعت را در وهله اول به صاحب آن می‌رساند؛ بنابراین، تشخیص دقیق مبنای مالکیت منابع نفتی بر موضوعات مهمی چون نحوه مدیریت و بهره‌برداری از منابع، نحوه هزینه‌کرد و مصرف درآمدهای حاصله و انتخاب نوع قرارداد تأثیرگذار است.

چنانچه بیان شد، فقها نظرهای مختلفی در این زمینه ارائه داده‌اند. تشتت‌آرا در خصوص معادن و علی‌الخصوص معادن نفت و گاز در موضوعات زیر جلوه‌گر شده است:

تعریف معدن: برخی معدن را اسم مکان و برخی اسم حالت می‌دانند و مراد از معدن را مواد مستخرجه از آن می‌پندارند.

نظریات مالکیت معادن: انفال، مشترکات، تابعیت از زمین و تفکیک بین معادن ظاهری و باطنی از این جمله است.

مالکیت در معادن ظاهری و باطنی و معیارهای تشخیص آنها نیز دو نظریه را شامل می‌شود. مالک انفال: گروهی شخص امام را و عده‌ای منصب امامت را مالک می‌دانند.

تصرف انفال در زمان غیبت نیز از جمله موارد اختلافی است که از ممنوعیت مطلق تصرف تا اباحه مطلق را دربرمی‌گیرد و درخصوص اباحه تصرف برای مصرف خاص و نیابت فقیه از امام نیز بحث شده است.

در روش بهره‌برداری از این اموال نیز میان تملیکی بودن اقطاع و یا اذن در اباحه نظریات مختلفی ارائه شده است.

از دیگر موارد اختلافی، حق ایجاد شده از احیاء است که گروهی احیاء را موجد مالکیت و برخی دیگر آن را صرفاً اباحه تصرف بدون حق مالکیت می‌پندارند.

انتخاب هر یک از این نظریات به عنوان نظر مختار، آثاری دارد که بر نحوه تصمیم‌گیری درخصوص منابع نفتی تاثیر به‌سزایی دارد. در این راستا، چنانچه منابع نفتی از انفال دانسته شود؛ بدین معناست که حاکم اسلامی، مالک منابع بوده و به جهت این حق، اختیار انتقال مالکیت خود را داراست و تصمیم‌گیری درخصوص نحوه مدیریت و مصرف درآمد حاصله نیز (با رعایت مصلحت) بر عهده وی است؛ اما طبق نظام مشترکات که عموم مردم مالک منابع‌اند؛ امکان انتقال مالکیت اساساً منتفی است؛ بدین معنا که از آن‌جایی که دولت به نمایندگی از عموم مردم حقی جز حق و نیز تکلیف اداره مشترکات عامه و اموال عمومی را ندارد؛ نمی‌تواند بیش از آنچه را که می‌تواند دارا گردد، به اشخاص دیگر اعطا نماید؛ همچنین نحوه مدیریت منابع و هزینه‌کرد درآمد حاصله نیز لزوماً باید در راستای مصالح و منافع عامه باشد؛ موضوعی که ذیل اصل ۴۴ بدان اشاره شده است. لذا با توجه به تشتت موجود در آرای فقها و تعدد نظرات که همگی مبتنی بر استدلال و مستند به ادله قوی فقهی است و خصوصاً شهرت هر دو نظر در خصوص مالکیت (انفال یا مشترکات دانستن منابع نفتی) در میان فقهای متقدم و متاخر، می‌توان این ادعا را مطرح نمود که مالکیت منابع نفتی در نظام فقهی، انعطاف‌پذیر است و امکان انتخاب هر یک از این دو مبنا مبتنی بر تامین منافع ملی در شرایط کنونی و قانونگذاری در راستای آن میسر است.

منابع

فارسی:

۱. اسماعیلی، محسن، رحیمی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۹۷)، «ماهیت اموال خارج از حاکمیت دولت‌ها از منظر فقه امامیه»، تهران: فصلنامه حقوق اسلامی، دوره ۱۵، شماره ۵۷.
۲. بهشتی، سیدمحمد حسینی (۱۳۶۰)، «منشأ مالکیت کار مولد است» (مالکیت از دیدگاه شهید بهشتی)، تهران: مجله جهاد، شماره ۲۵.
۳. بیاتی، محمدحسین (۱۳۹۱)، مبانی فقهی آراء فقهای شورای نگهبان، تهران: انتشارات سمت.
۴. رجائی، سیدمحمدکاظم (۱۳۸۱)، حقوق مالکیت و راهبردهای تثبیت آن، نشریه معرفت، جلد ۵۳.
۵. رضایی، اسدالله (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی روش استنباط احکام فقهی فقه التوازل» (برمبنای امامیه و اهل سنت)، پژوهش‌نامه مطالعات تطبیقی مذاهب فقهی (۴) ۲.
۶. صدر، محمد باقر (۱۳۵۷)، اقتصاد ما یا بررسی‌هایی درباره: مکتب اقتصادی اسلام، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلامی.
۷. عراقی، محسن (۱۳۹۳)، فقه نظام اقتصادی اسلام، جلد اول، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۸. فراهانی فرد، سعید (۱۳۸۵)، «بهره برداری از منابع طبیعی در نظام اقتصادی اسلام»، اقتصاد اسلامی، سال ششم، شماره ۲۱.
۹. فیاضی، محمدرضا (۱۳۹۲)، بررسی فقهی مالکیت مردم بر ثروت‌های عمومی، تهران: سمت.
۱۰. کریمی، عباس (۱۳۷۸)، بهره برداری از انفال، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳، شماره ۷۸۱.
۱۱. مرادی، عبدالرحیم، رنجبر، مسعودرضا (۱۳۹۵)، «مالکیت منابع نفت و گاز درجا و بهره‌برداری از آن در فقه اسلامی»، مجله پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، (۱۳) ۴۶، تهران.
۱۲. مصباحی‌مقدم، غلامرضا، موحدی بکنظر، مهدی و رضایی، محمدجواد (۱۳۸۹)، «امکان‌سنجی فقهی استفاده از ابزار اقطاع و احیا در فرایند خصوصی‌سازی»، فصلنامه اقتصاد اسلامی، سال دهم، شماره ۳۷.

۱۳. نیازی، قدرت‌الله؛ کوخانی‌زاده، کریم (۱۳۹۶)، «مالکیت معدن از منظر فقهای امامیه با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی»، پژوهشنامه متین، (۱۹) ۷۶.

عربی:

۱. ابن اثیر (۱۳۶۷)، النهایه فی غریب‌الحديث و الاثر، ج ۵، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰هـ)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، جلد ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين.
۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸)، الوسيله الى النیل الفضيله، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۴. ابن زهره، ابوالمکارم عزالدین حمزة بن علی (۱۳۷۵)، غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع، جلد ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۵. ابن فهد حلی احمد بن شمس‌الدین (۱۴۰۷)، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، جلد ۱، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۶. ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان‌العرب، جلد ۱، بیروت: دار صادر.
۷. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۵۲)، وسیله التجاه، قم: نیک‌نام.
۸. اصفی، محمدمهدی (۱۴۱۳)، ملکیه الارض و الثروات الطبیعیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، الاولى.
۹. امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۹۰هـ)، تحریر الوسيله، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۰. امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۲۱)، کتاب البیع، جلد ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س).
۱۱. بحرانی، شیخ یوسف، (۱۴۰۵)، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، جلد ۱۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۲. بروجردی، سید حسین، (۱۴۲۳)، رساله فی الخمس، قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار علیهم‌السلام.
۱۳. حکیم سید محسن، (۱۳۹۱هـ)، مستمسک العروه الوثقی، جلد ۹، قم: دار التفسیر.
۱۴. حلی ابوالصلاح (۱۴۰۳هـ)، الکافی فی الفقه، اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علیه السلام.
۱۵. حلی یحیی بن سعید (۱۴۰۵هـ)، الجامع للشرايع، قم: موسسه سيدالشهداء(ع).

۱۶. خوزی، سعید (۱۳۸۵)، أقرب الموارد فی فصحیح العربیة والشوارد، ج ۳ قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۱۷. خوبی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۴)، مستند العروه الوثقی (الخمس)، قم: لطفی.
۱۸. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰هـ)، منهاج الصالحین، جلد ۲ قم: مدینة العلم، آیت‌الله الخوئی.
۱۹. راغب اصفهانی (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیة.
۲۰. زبیدی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴هـ)، تاج العروس، جلد ۱۵، بیروت: دارالفکر.
۲۱. سبحانی، جعفر (۱۴۲۰هـ)، الخمس فی الشریعة الاسلامیة الغراء، قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
۲۲. سبزواری، محمدباقر (بی تا)، ذخیره المعاد، جلد ۲، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۲۳. سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۱)، كفايه الاحكام، جلد ۱، قم: جماعه المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۴. سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز (۱۴۱۴هـ)، المراسم العلویة فی النبویة، قم: المعاونة الثقافیة للمجمع العالمی لأهل البيت عليهم السلام.
۲۵. شهید اول، محمدبن مکی (۱۳۷۱ ش)، البیان، قم: محمد الحسون.
۲۶. شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۰هـ)، المعه دمشقیه، بیروت: دار التراث.
۲۷. شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۷هـ)، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، جلد ۱ و ۳، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعه المدرسين.
۲۸. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی، (۱۳۸۵)، الروضه البهیة (شرح لمعه)، قم: بوستان کتاب قم، ج ۲ و ۷.
۲۹. شهید ثانی زین‌الدین بن علی عاملی (۱۴۱۳)، مسالك الافهام إلى تنقیح شرائع إسلام، جلد ۱ و ۱۲، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۳۰. شیخ انصاری (۱۴۱۵هـ)، المكاسب، ج ۲، قم: المؤتمر العالمی بمناسبة الذكری المئویة الثانیة لمیلاد الشیخ الأعظم الأنصاری، الأمانة العامة.
۳۱. شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۵)، کتاب الخمس، قم: المؤتمر العالمی بمناسبة الذكری المئویة الثانیة لمیلاد الشیخ الأعظم الأنصاری، الأمانة العامة.
۳۲. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲هـ)، هداية الامه إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، جلد ۴، مشهد: ستانه الرضویة المقدسه، مجمع البحوث الإسلامیة.
۳۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ ق)، الجمل و العقود فی العبادات، مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد.

٣٤. شیخ طوسی، محمد بن حسن (١٣٨٧ ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، جلد ١ و ٣، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة
٣٥. شیخ طوسی، محمد بن حسن (١٣٤٢)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع).
٣٦. شیخ کلینی محمد بن یعقوب (١٣٨٧)، الکافی، جلد ١، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر.
٣٧. شیخ مفید، محمد بن محمد (١٤١٠)، المقنعه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
٣٨. صانعی، یوسف (١٣٩٣)، التعليقه علی تحریر الوسیله، جلد ٢، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج،
٣٩. طباطبایی، سیدعلی (١٤١٨)، جلد ٥، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
٤٠. عاملی، سید محمد (١٤٢٩)، جلد ٥، مدارک الاحکام فی شرح شرائع الإسلام، مشهد: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
٤١. علامه حلی (١٤٢٠)، جلد ٢ و ٤، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
٤٢. علامه حلی، حسن بن یوسف (١٤٠٠ هـ)، التذکره، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، جلد ٢.
٤٣. علامه حلی، حسن بن یوسف (١٣٧٩)، تلخیص المرام فی معرفه الأحکام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
٤٤. علامه حلی، حسن بن یوسف (١٤١٣ الف)، قواعد الاحکام، جلد ١ و ٢، قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
٤٥. علامه حلی، حسن بن یوسف (١٤١٣ ب)، مختلف الشیعه، جلد ٣، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
٤٦. علامه حلی، حسن بن یوسف (١٤١٢)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، جلد ٨، مشهد: آستانه الرضویه المقدسه، مجمع البحوث الإسلامیه.
٤٧. فاضل لنکرانی، محمد (١٣٨١)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله؛ الخمس و الأنفال، قم: مرکز فقه الأئمه الأطهار علیهم السلام.
٤٨. فخر المحققین، محمد بن حسن (٥١٤٨٧ هـ)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، جلد ٢، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
٤٩. فراهیدی، خلیل بن احمد (١٤٠٩)، العین، ج ٨، قم: مؤسسه دار الهجره.

۵۰. فیومی (۱۴۱۴)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، جلد ۲، قم: مؤسسه دار الهجرة.
۵۱. قاضی ابن براج (۱۴۰۶)، المهذب، جلد ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۵۲. کاشف الغطاء، شیخ جعفر (۱۴۲۰هـ)، کشف الغطاء، جلد ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۵۳. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸)، المختصر النافع فی فقه الامامیه، جلد ۱، قم: مطبوعات دینی.
۵۴. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۷)، المعتمد فی شرح المختصر، جلد ۲، قم: مؤسسه سیدالشهداء(ع).
۵۵. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد ۱ و ۲ و ۳، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۵۶. محقق داماد، سید محمد (۱۴۱۸)، الخمس، قم: اسراء.
۵۷. مصطفوی، حسن (۱۳۸۵)، التحقیق فی کلمات القرآن، جلد ۱۲، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
۵۸. محقق کرکی علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، جلد ۳ و ۷، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۵۹. معلوف لوییس (۱۳۷۳)، المنجد، بیروت: دارالمشرق.
۶۰. مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی (۱۳۸۹)، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت، ج ۱۸، قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی.
۶۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، انوار الفقاهه (الخمس و الانفال)، تهران: نسل جوان.
۶۲. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۶)، الخمس، قم: ارغوان دانش.
۶۳. میلانی، سید محمد هادی (۱۳۵۵)، محاضرات فی فقه الامامیه (کتاب الخمس)، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات.
۶۴. نراقی، ملا احمد (۱۴۱۵)، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، جلد ۱۰، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۶۵. همدانی آقا رضا، (۱۳۷۶)، مصباح الفقیه، جلد ۱۴، قم: المؤسسة الجعفریة لإحياء التراث.
۶۶. یزدی سید محمد کاظم، (۱۴۰۹)، العروه الوثقی، جلد ۴ و ۹، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۶۷. النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن (صاحب جواهر)، (۱۳۶۲)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، جلد ۱۶ و ۳۸، بیروت: دار إحياء التراث العربی.